

نسبتاً بزرگی از آنرا در زیر پیراهن خود پنهان ساخت و گفت: این برای خودم است. بدخترانم نخواهم داد. چون یقین دارم که ثمری نخواهد داشت و آنها را از مرگ بسیار نزدیک رهایی نخواهد بخشید. از زندگانی آنها چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است و چنان ناتوان و ضعیف شده‌اند که دیگر نجات دادن آنها امکان‌پذیر نیست. پس بهتر است که این نان را برای خودم نگاه دارم...»

به حلب رسیدیم. در مهمانخانه بزرگی منزل کردیم که «مهمانخانه پرنس» نام داشت و صاحبش يك نفر ارمنی بود. هراسان نزدما آمد که جمال‌پاشا وارد حلب شده و در همین مهمانخانه منزل دارد و میترسم مرا بگیرند و بقتل برسانند و مهمانخانه را ضبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست مینمود که ما بنزد جمال‌پاشا که به قساوت معروف شده بود رفته وساطت کنیم. میگفت شما اشخاص محترمی هستید و ممکن است وساطت شما بی‌اثر نماند. ولی بی‌اثر ماند و چند ساعت پس از آن معلوم شد که آن‌مرد ارمنی را بگرفته و به بیروت و آن حوالی فرستاده‌اند و معروف بود که در آنجا قتلگاه بزرگی تشکیل یافته است.

خلاصه آنکه روزهای عجیبی را گذرانیدیم. حکم يك کابوس بسیار هولناکی را برای من پیدا کرده است که گاهی بمناسبتی بروجودم تسلط پیدا میکند و ناراحت میسازد و آزارم میدهد.

امروز خدا را باید شکر کرد که اولاً مملکت ترکیه دارای حکومت و سیاستی است دنیاپسند. ممالک زیادی که چند برابر خود ترکیه وسعت داشت در آن تاریخ در تحت حکومت و سیطره استانبول بود و عموماً همه ناراضی و مظلوم بودند و امروز از ترکیه مجزا شده دارای استقلال و سیادت گردیده‌اند، ولی خود ترکیه هم گرچه از لحاظ وسعت خاك و تعداد تبعه کوچکتر شده است ولی در عوض دارای حسن ملیت و وحدت بیشتری گردیده که ضامن سعادت و سعادت‌مندی ملت است و حکومت نیز پشت پا بخیالات خام و سستی زده است که بنام «پان‌ترکیسم» و جهانگیری مایه دردسر مردم آن کشور و هلاک و دمار اقلیت گردیده بود و در راه آزادی و آزادمنشی و ترقی و پیشرفت و معرفت همجواری عاقلانه قدم برمیدارد و ما همه آرزو مندیم که در سایه چنین سیاست و مشی پسندیده روز بروز بر تشدید دوستی ما ایرانیان و برادران تركمان بیفزاید و سعادت‌مندتر باشیم.

بعدها وقتی به ژنو آمدم و ساکن این دیار گردیدم متوجه شدم که تعدادی از خانواده‌های سویسی در همان موقعی که ارمنیها در خاک ترکیه روزگار شومی را میگذراندند و کرورها از افراد آنها (تعداد تلفات دو میلیون و سه میلیون قلمداد شده است) یا تیرباران میشدند و یا در بیابانهای بی آب و علف راه عدم میپیمودند با کمک صلیب سرخ کودکانی از ارمنه را که یتیم و بی پدر و مادر شده بودند بسویس آورده و چه بسا آنها را برسم فرزندی قبول نموده و بمدرسه فرستاده و تربیت کرده‌اند. بطوریکه امروز در همین شهر ژنو تعدادی از آن کودکان تربیت یافته، دارای نام و نشان شده‌اند و پزشک جراح و مهندس و معمار میباشند. راه انسانیت چنین است و خدا بخواهد که اولاد آدم مرد باشند و عقل و عاطفه داشته باشند و همین راه را پیمایند.

ژنو ۲۵ خرداد ۱۳۵۰

سید محمد علی جمال زاده»

آنچه را که این نویسنده معروف ایرانی (سید محمد علی خاطرهای دیگر جمال زاده) با استناد به مشاهدات شخصی خود بیان کرده است، خاطرات يك ایرانی دیگر - که وی نیز شخصاً شاهد مناظری از تبعید ارمنه عثمانی بوده است - مورد تأیید قرار می‌دهد. آقای دیوان بیگی، یکی از سیاستمداران آزاده و میهن پرست و درستکار کشور ماست، که در سفر گروهی آزادیخواهان ایران به بغداد و مهاجرت به عثمانی شرکت داشته است.

ایشان با شناسائی دقیق اوضاع عثمانی، و وقوف بر ریشه‌های پان ترکیسم، در جلد اول یادداشتهای دوران زندگی سیاسی خود، درباره «ترك جوان» می‌نویسد:

«آن موقع زمام امور ترکیه در دست فرقه «ترك اجاقی» یا بعبارت دیگر «ترك جوان» می‌بود. رهبری این فرقه تندرو را طلعت پاشا و انور پاشا بعهده داشتند. یکی باصطلاح روز وزیر اعظم بود، یعنی نخست وزیر و دیگری وزیر جنگ و هر دو فرمانروای مطلق. اینها شش سال قبل از شروع جنگ جهانی

باتفاق جمال پاشا ، انقلاب راه انداختند. سلطان عبدالحمید مستبد را وادار به صدور فرمان مشروطیت نمودند. بعد او را کنار گذاشتند ، سلطان محمد درویش و گوشه گیر را خلیفه کردند و خود حکومت را در دست گرفته برای انجام اصلاحات داخلی اتصالاً از دولت امپراطوری آلمان کمک مالی و فنی دریافت نمودند. آنقدر که بر اثر نفوذ مستشاران آلمانی عاقبت دولت عثمانی مجبور شد بطرفداری از دولت آلمان با روس و انگلیس بجنگد.

مرام فرقه ترك اجاقی از این قرار بود:

اول - حفظ مسلکت پهناور عثمانی در مقابل تحریکات دول استعمارطلب

اروپائی.

دوم - اجرای پان ترکیسم - یعنی احیاء و اشاعه فرهنگ ترکی در مناطق ترك زبان و سرانجام انضمام آن مناطق بامپراطوری عثمانی.

سوم - گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی در ممالک اسلامی تحت عنوان «اتحاد اسلام» که باین ترتیب عثمانی باوج قدرت برسد.

طلعت و انور پاشا و طرفدارانشان تصور می کردند با تقویت دولت مقتدر آلمان می توانند ضمن اصلاحات داخلی مرام فوق را عملی سازند. در عین حال «ویلهلم دوم» امپراطور جاه طلب آلمان هم خود را حامی مسلمانان جهان معرفی می نمود...»^۱

با اندکی تعمق در این سه اصل می توان ریشه های حوادث غم انگیزی را که کتاب ما بر مبنای آن تدوین شده باز شناخت. اگرچه در هیچیک از این اصول مستقیماً اشاره ای به قتل عام ارامنه یا دیگر اقلیتها نشده است ، ولی عنوان «تحریکات دول استعمارطلب اروپائی» در اصل نخست ، تأکید روی مسائل ناسیونالیستی ، شووینستی و برتری نژادی - زیر عنوان «پان ترکیسم» - در اصل دوم ، و سرانجام تشکیل يك حکومت مقتدر اسلامی ، و «گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی» - برای مقابله با «کفار» - در اصل سوم ، می توانست زنگ خطری برای همه اقلیتها باشد. اما چنانکه می دانیم جبهه ملی و ناسیونالیستی شعارها باعث شد ، که کمتر به عمق آنها و جوانب دیگر توجه شود و اجرای همین شعارها ، کار را بانهدام کشانید.

نویسنده آنگاه ضمن شرح مسافرت خود به بادکوبه و تماس با مقامات محلی دولت عثمانی، از یکسو صحنه‌هایی را که خود با چشم دیده است، توصیف می‌کند. و از سوی دیگر بهانه‌هایی را که برای اعمال وحشیانه و خشونت‌بار خویش می‌آوردند، منعکس می‌کند.

وی که خود از مشاهده شقاوت عثمانیان نسبت به ارامنه سخت متأثر شده است، در ملاقات با رئیس ستاد لشکریان عثمانی، باین جنایات اعتراض می‌کند، که شرح آن در همین بخش از یادداشتها آمده است:

«... هنوز در گوشه و کنار شهر ارمنی‌کشی با کمال شقاوت و قساوت ادامه داشت. تروریستهای محله کارگران نفت «چونی گورود» که آنها را «قورشچی» می‌نامیدند اطفال بیگناه ارمنی را کت‌بسته ردیف بزانو می‌نشاندند و شرط می‌بستند هرکس بتواند بایک ضربت قمه سرازتن آن فلک‌زده‌ها جدا کند هزار منات یعنی یک تومان نازشت از دیگران بگیرد.

عیال ظهیر همایون که یونانی‌الاصل بود و قیافه و لهجه‌اش بارمنی‌ها شباهت داشت با اطفال کوچکش در خانه اقوامش که مقیم باکو بود، می‌زیست. وی حکایت می‌کرد در همان ایام (که دهه عاشورا بود) توی خیابان بچنگ تروریستها افتاد. و اگر از فرط یأس و وحشت دست به آسمان فریاد نمی‌کشید: «یا حسین»، او را هم با بچه‌هایش بقتل رسانده بودند.

چون نوری‌پاشا در بدو ورود رو نشان نمی‌داد، بعد از چند روز به دیدن فرماندار نظامی شهر «میرآلای ناظم‌بیگ» رفتم. او را از گنجی می‌شناختم، رئیس ستاد لشکریان ترک بود و افسری کج‌خلق. ضمن مذاکره درباب طریق مسافرت بایران اشاره بآن کشتار سبعانه و غیرانسانی نمودم گفت: «ربطی بعمل ما ندارد. مسلمانهای متعصب بادکوبه انتقام بستگان خود را می‌گیرند که چند ماه پیش بیرحمانه بدست ارمنی‌ها کشته شده‌اند» و حال آنکه سکنه شیعه مذهب بادکوبه عموماً از عمل «قورشچی»‌های آدمکش اظهار تنفر و انزجار می‌نمودند. اما رهبران حزب «مساواتچی» که با تقویت قشون ترک حکومت آذربایجان قفقاز را درست کرده و در دست گرفته بودند، روزهای اول، با این عذر و بهانه مخالفین خود را هم بوسیله تروریست‌های مزدور بقتل

می‌رساندند...»^۱

لازم بیادآوری است ، که این بهانه عثمانیان مربوط بدورانی است ، که شائومیان برای ایجاد يك کشور مستقل ارمنی تلاش می‌کرد. در نتیجه بین او و نیروهای عثمانی برخوردهائی روی داد که طبعاً جمعی از هر دو طرف کشته شدند. تا چندی بعد گروههای کوچکی از شورشیان ارمنی که پس از انهدام دولت شائومیان متواری شده و در گوشه و کنار مخفی بودند ، دست با اقداماتی علیه عثمانیان می‌زدند ، عنوان «انتقامجویی» که فرمانده عثمانی در بالا بدان اشاره می‌کند ، مربوط به همین مطلب است.

«پس از آنکه شائومیان شکست خورد ، عده‌ای از ارامنه عضو دولت و قشون او به «گراسنودسک» رفتند ، که دستگیر و اعدام شدند. ولی عده‌ای از نقرات او در جزیره آبشوران روبروی بادکوبه لنگر انداخته متعرض مسافران می‌شدند . هر مسلمانی را گیر می‌آوردند زجر می‌دادند و بقتل می‌رساندند.»^۲

یادداشت‌های نویسنده ، هنگام ورود به بادکوبه ، در عین حال که حکایتگر شقاوتها و خشونت‌های عثمانی ، در قبال ارامنه است ، نشان می‌دهد که عمال حکومت چگونه از این دستاویز (انتقام از ارامنه) نهایت بهره‌برداری را می‌کرده‌اند.

«در اواخر تابستان قشون ترك موفق گردید بادکوبه را بگیرد. من بیست و چهار ساعت بعد شبانه با يك قطار سربازبر عازم آن شهر شدم... صبح آن شب آفتاب تازه طلوع کرده بود که از ایستگاه راه‌آهن باکو با کمک دژبانان ترك ، يك درشکه مرا به قسولخانه ایران رساند. شهر خالی از جمعیت بنظر می‌آمد. در بعضی نقاط تعفن اجساد ارامنه کفن و دفن نشده هوا را مسموم نموده بود. درشکه‌چی می‌گفت - هنگام ورود عثمانی‌ها این‌ها را [ارامنه را] بتلافی کشتار سکنه مسلمان در زمان تسلط ارامنه [حکومت شائومیان در قفقاز] بقتل رسانده‌اند.»^۳

نویسنده یادداشت‌ها که خود شاهد تبعید ارامنه و وضع غم‌انگیز تبعیدیان بوده است ، گوشه‌ای از ماجرای تبعید را نیز حکایت می‌کند. اکنون می‌دانیم

۱ - اوآن زندگی - یادداشت‌های خطی رضا علی دیوان بیگی - ص ۱۸۷

۲ - خاطرات اوآن زندگی - دیوان بیگی - ۱۹۱

۳ - اوآن خدمت - ص ۷۶

که این تبعیدها را پایان و مقصدی نبود، بلکه هدف این بود که قربانیان در جریان این آوارگیها زیر پوشش تبعید معدوم شوند:

«در آن سفر دو چیز باعث تأثر و تحیر گردید. یکی جریان کوچ چند صد هزار خانوار ارمنی نگون‌بخت که پس از وقوع قتل و غارت ارمنه در ولایت وان اینها را که بیشتر زن و بچه گرسنه و برهنه و پیرزنهای علیل و ذلیل بودند، سربازان ترك بوضع فجیع زیر آفتاب سوزان پای پیاده شهر بشهر می گرداندند...»^۱

